بدین ترتیب آلیس شروع به تعـریف ماجراهائی نمود که با مشاهده خرگـوش سپیدرنگ آغاز شد. آن دو حیوان در کنار یکدیگر نشسته و با چشمها و دهان‌های باز گوش فرادادند. شنوندگان او کاملاً ساکت بودند. پس از آنکه آلیس ماجراهای خودش را بازگو کرد، لاك‌پشت مسخره باز هم شروع به خواندن آواز کرد.

از فاصلهٔ دوری صدائی به گوش رسید:

«محاکمه آغاز می‌شود!»

گریفون فریاد کشید:

«بیا برویم!» و دست آلیس را گرفت و بدون آنکه منتظر تمام شدن آواز لاك‌پشت مسخره بشوند با سرعت به راه افتادند.

فصل یازدهم

چه کسی شیرینی‌ها را دزدیده

هنگامی که آنها از راه رسیدند، پادشاه و ملکه بر تخت مخصوص خود نشسته و گروه زیادی در اطراف آنها گرد آمده بودند... پرندگان کوچك، حیوانات و مجموعه‌ای از ورق‌های بازی: پیشکار را به زنجیر کشیده و در دو طرف او دو سرباز قرار داشتند. در نزدیکی پادشاه، خرگوش سپیدرنگ

ایستـاده و یك شیپور در یك دست و در دست دیگرش یك طومار دیده می‌شد. در میانهٔ دادگاه یك میز قرار داشت که روی آن ظروف شیرینی چیده شده بود: شیرینی‌ها بسیار قشنگ به نظر می‌رسیدند و آلیس از نگاه کردن به آنها احساس گرسنگی نموده با خود اندیشید:

«ای کاش محاکمه هرچه زودتر تمام شود و نوبت به خوردن شیرینی‌ها برسد!»

اما ظاهراً امیدی به خوردن شیرینی وجود نداشت، بنابراین آلیس برای گذراندن وقت نگاهی به اطراف خود افکند.

آلیس تا قبل از آن هیچوقت در دادگاهی حضور نیافته بود، ولی در کتابها مطالبی راجع به آن مطالعه کرده، و خوشحال بود که از جزئیات آن اطلاع داشت.

پادشـاه شخصاً وظیفه قضاوت را برعهده داشت و به خاطر پوشیدن لباس مخصوص، احساس ناراحتی می‌کرد.

آلیس با خود فکر کرد:

«آن باید جایگاه قضات باشد، و آن دوازده موجود، تصور می‌کنم که باید هیأت داوری باشنـد.» (مجبـور بود آنها را موجود بنامد برای اینکه بعضی از آنها حیوان و برخی پرنده بودند). آلیس از اینکه به این مطالب آگاهی داشت احساس غرور می‌کرد، زیرا می‌دانست که تعداد کمی از